

بختی تصرف کردند یوسف بن تاشفین سردار خود مژدلی را با سپاهیان لمتونه به جنگ بقایای مغراوه که در تلمسان بودند و نیز بقایای بنی زیری و قومشان که به او پیوسته بودند روان داشت. او مغرب اوسط را در نوردید و بر یعلی بن عباس بن بختی غلبه یافت یعلی بن عباس به دفاع بیرون آمد ولی منهزم و مغلوب شد. سردار مرابطین به مغرب بازگردید. سپس یوسف بن تاشفین در سال ۳۷۳ خود همراه با مرابطین در حرکت آمد و تلمسان را بگشود و بنی یعلی را بکشت و هر که را از مغراوه که در آنجا بود قتل عام کرد و عباس بن بختی امیران بنی یعلی را به قتل آورد. سپس وهران و تنس را فتح کرد و کوهستان وانشریش و شلف را تا جزایر بستند. و نشان مغراوه از مغرب اوسط برافکند. محمد بن تینعمر مسوفی با سپاهی از مرابطین به تلمسان آمد و شهر تاكرارات را در آنجا که لشکرگاهش بود پی افکند و این واژه‌ها بربری است و نام محله است. تاكرارات با تلمسان قدیم به صورت یک شهر واحد در آمده و اکادیر نامیده می‌شود. دولت مغراوه در سراسر مغرب منقرض گردید چنان‌که گویی هرگز نبوده است. والبقاء لله وحده.

خبر از امرای اغمات که از مغراوه بودند

من به نام‌های اینان آگاهی نیافته‌ام. جز آن‌که می‌دانم اینان در اواخر دولت بنی زیری در فاس و بنی یعلی یفرنی در سلا و تادلا امرایی در اغمات بوده‌اند و در کنار مصامده و برغواطه می‌زیسته‌اند و لقوط بن یوسف بن علی آخرین ایشان بوده که در سال‌های ۴۵۰ فرمان می‌رانده است. زینب دخت اسحاق نفزاوی یکی از زنان عالم است که به جمال و ریاست اشتها داشت. چون مرابطین در سال ۳۴۹ بر اغمات مستولی شدند لقوط به تادلا فرار کرد و نزد محمد بن تمیم یفرنی صاحب سلا و اعمال آن فرود آمد تا آن‌گاه که مرابطین در سال ۳۵۱ تادلا را فتح کردند و امیر محمد را کشتند و بنی یفرن را تارو مار کردند. امیر لقوط نیز در میان مقتولان بود. ابوبکر بن عمر امیر مرابطین زن او زینب دخت اسحاق را تصاحب کرد تا آن‌گاه که در سال ۳۵۴ به صحرا رفت و پسر عمش یوسف بن تاشفین را بر مغرب امارت داد و زینب دخت اسحاق را نیز به او وا گذاشت. زمام سیاست فرمانروایی او به دست زینب بود چنان‌که به هنگامی که ابوبکر از منازعت با او خودداری ورزید و مغرب را به یوسف بن تاشفین وا گذاشت و ما در اخبار ایشان آوردیم. از اخبار لقوط بن یوسف و قومش جز همین مقدار که نوشتیم به چیزی دست

نیافتیم. واللہ والی العون.

خبر از بنی سنجاس و زَیغه و لغوط و بنی ورا از قبایل مغراوه که از طبقه اول بودند و سرگذشت ایشان

این چهار بطن از مغراوه‌اند. بعضی پنداشته‌اند که از بطون زناته‌اند نه مغراوه. مرا یکی از ثقات ابراهیم بن عبدالله تیمز و غتی که در عصر خود نسب شناس زناته بود خبر داد که این چهار بطن از گسترده‌ترین بطن‌های مغراوه‌اند. اما بنی سنجاس در همهٔ افریقیه و مغرب اوسط و مغرب اقصی دارای مواطنی هستند. جماعتی از ایشان در جنوب مغرب اوسط در کوهستان راشد و کوهستان کریکره^۱ و جماعتی در شلف و زاب زندگی می‌کنند. از بطون ایشان است بنی غیار^۲ در بلاد شلف و بنی غیار در قسنطینه. بنی سنجاس از گسترده‌ترین قبایل است و به شمار از دیگران بیش. در فتنهٔ زناته و صنهاجه در افریقیه و مغرب منشا آثاری بودند و در ناامن کردن راه‌ها و حمله به شهرها بیش از دیگران افساد کردند. در سال ۵۱۴ پس از آن‌که در حوالی قصر دست به آشوب زدند و هر کس را در آنجا از سپاهیان ملکاته یافتند کشتند، بر در شهر قفصه فرود آمدند. نگهبانان شهر به دفع ایشان پرداختند و بسیاری را به قتل رسانیدند ولی بنی سنجاس به آشوب و قتل و غارت خود در افزودند. سلطان سردار خود محمد بن ابی‌العرب را با سپاهی به بلاد جرید فرستاد و آنان را از آنجا براند و راه‌ها را ایمنی بخشید. ولی در سال ۵۱۵ بار دیگر بازگشتند. باز هم سردار سپاه بلاد جرید به سرکوب آنان پرداخت و جمعی را کشت و سرشان را به قیروان فرستاد و این فتحی بزرگ بود. از آن پس پیوسته دولت به قتل و طرد آنان می‌پرداخت تا آن‌گاه که قدرت و شوکتشان پایان گرفت.

عرب‌های هلالی آمدند و بر همهٔ ضواحی که از آن صنهاجه و زناته بود غلبه یافتند. بقایای ایشان در دژهای و پناهگاه‌ها موضع گرفتند. هلالیان بر آنان باج و خراج بستند، مگر کسانی که در بیابان‌ها بودند مثل ساکنان کوهستان راشد. ولی آنان نیز مغلوب عمور یکی از بطون هلالیان شدند. اینان در مواطن ایشان جای گرفتند و بر امورشان مستولی شدند. از بنی سنجاس جماعتی در زاب هستند و در این ایام باجگزار مشایخ هلالی‌اند که بر ثغورشان غلبه می‌یابند. آنان که در بلاد شلف و نواحی قسنطینه زندگی می‌کنند و

۱. در نسخهٔ F: کرکر

۲. در نسخهٔ B: عنان

در این عهد خراجگزار دولت‌ها هستند، همه بر کیش خوارج‌اند آن سان که اسلافشان - از زناته چنین آیینی داشتند. از ایشان آن گروه که امروز در زاب و کوهستان راشد زندگی می‌کنند بر این مذهب‌اند.

و نیز از بنی سنجاس‌اند آن گروه که در سرزمین مشتتل^۱ میان زاب و کوهستان راشد زندگی می‌کنند. بنی سنجاس در کنار غمره جبال آن وطن کرده‌اند و به هنگام غلبه هلالیان بر سرزمینشان به آنان باج و خراج می‌دادند. در این عهد سحاری از بطون عروه از قبایل زغبه در کنار آنها هستند ولی بر آنان غلبه یافته‌اند و ایشان را در زمره اتباع خود در آورده‌اند.

اما بنی ریغه احیای متعددی هستند. چون کار زناته پریشان شد جماعتی از ایشان در کوه عیاض و متعلقات آن تا سرزمین نقاوس منزل گرفتند. آنان در کوه عیاض بودند خراجگزار امرای عیاض ایشان آن خراج را برای هر دولتی که در بجایه فرمان می‌راند می‌ستاندند. ولی آنان که در سرزمین نقاوس بودند در این عهد خراجگزار عرب‌اند. بسیاری از ایشان نیز میان قصور زاب و وارکلا جای دادند و در آنجا در کنار وادی که از غرب به شرق سرازیر است روستاهای بسیار احداث کرده‌اند. در میان آنها روستاهای بزرگ نیز اندک نیست. این روستاها سراسر پوشیده در درختان هستند و در دو طرف وادی نخل‌های خرما کاشته‌اند و در پای درختان چشمه سارها جاری است. بیشتر ساکنان این روستاها از بنی سنجاس و بنی یفرن و دیگر قبایل زناته‌اند. ولی به سبب نزاع بر سر ریاست میانشان افتراق افتاد و هر طایفه در چند روستا در قلاع خود به سر می‌برند. چنان‌که گفته‌اند شمار این مواطن بسیار است و ابن غانیه مسوفی به هنگامی که بر بلاد افریقیه و مغرب لشکر آورد و با موحدین نبرد آغاز کرد بسیاری از آبادی‌های آن را ویران نمود و درختانش را برکنند و چشمه‌هایش را به خاک بینیاشت هنوز ویرانه‌های آن بناها و کنده‌های نخل‌ها برجای‌اند. این منطقه در آغاز دولت حفصیان زیر نظر عامل زاب از موحدین بود که در بسکره جای داشت. و میان بسکره و مقره در رفت و آمد بود. از اعمال آن نیز قصور وارکلا بود. چون المستنصر مشایخ دواوده را - چنان‌که گفتیم - سرکوب کرد آنان نیز این عتو عامل زاب را که از مشایخ موحدین بود کشتند بر ضواحی زاب و ریغه و وارکلا غلبه یافتند. دولت‌هایی که بعدها آمدند آن اراضی را به اقطاع ایشان

۱. در نسخه F: مشیل و در نسخه B: المشتل و در C: المشتتل.

دادند و از آن پس در زمرهٔ اقطاعات ایشان قرار گرفت. سپس صاحب بجایه همه آن اقطاعات را به منصور بن مزنی واگذار کرد. و پس از او به بازماندگانش رسید. گاهگاهی ساکنان آن قلاع از پرداخت باج و خراج به سلطان سربر می تابند. سلطان نیز لشکرهایی از پیادگان زاب و سواران عرب بر سر ایشان می فرستد. بزرگترین این بلاد تغرت نامیده می شود. مکانی است بس آبادان مردمش هنوز سیرهٔ بدویان دارند. آب و درختش فراوان است. ریاست آن با بنی یوسف بن عبیدالله بود. پس از عبیدالله بن یوسف به پسرش داود رسید آن گاه به برادرش یوسف بن عبیدالله، یوسف، وارکلا را از ابوبکر بن موسی در همان اوان جوانی اش بستند و به قلمرو خویش درافزود. چون به هلاکت رسید امور بر برادرش مسعود بن عبیدالله قرار گرفت. سپس به پسرش حسن بن مسعود. آن گاه به پسر او احمد بن حسن که در این عهد شیخ آنجاست. بنی یوسف بن عبیدالله از قبیلهٔ ریغه اند و بعضی گویند از سنجاس اند. در این بلاد کسانی که بر مذهب خوارج باشند بسیارند. از فرقه های مختلف ولی بیشتر بر مذهب عَزَّابَه^۱ اند و نیز نکاریه. اینان به سبب دوریشان از احکام همچنان بر مذهب خود باقی مانده اند. بعد از شهر تغرت شهر تماسین است و آن از حیث آبادانی فروتر از آن است. ریاست آن با بنی ابراهیم از قبیله ریغه است. دیگر بلاد آن بر همین حال است. هر شهری خود مستقل است و با شهر همجوار آن در حال نبرد.

اما لغوط نیز شعبه ای از مغراوه اند که در نواحی صحرا میان زاب و جبل راشد سکونت دارند و در آنجا قلعه ای است مشهور به نام ایشان و در آن قصر فرقه ای از اعقابشان که به سبب قرار گرفتن در دوردست صحرا زندگی دشواری دارند ولی به دلیری معروف اند و سر در برابر اعراب فرود نمی آورند. میان ایشان و دوسن که از اقصای عمل زاب است دو مرحله فاصله است که برای تهیهٔ ارزاق به نزد ایشان آمد و شد دارند. وَاللّٰهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ.

اما بنی وَرَّآ نیز شعبه ای از مغراوه اند و بعضی گویند از زَناتِه اند. اینان در نواحی مغرب پراکنده اند. برخی در ناحیهٔ مراکش و سوس اند و برخی در بلاد شلف و برخی در ناحیهٔ قسنطینه. از زمان انقراض زَناتَه نخستین تا این زمان بر همین حال بوده اند. در این عهد در زمرهٔ خراجگزاران هستند و به هنگام جنگ ها برای دولت سپاهی می فرستند. بیشتر

کسانی که از آنان در مراکش هستند: رؤسایشان به ناحیه شلف منتقل شده‌اند. یوسف بن یعقوب، سلطان بنی مرین در آغاز این قرن هشتم آنان را به آنجا منتقل کرد زیرا بیم آن داشت که در آن ناحیه دست به فساد و آشوب زنند. از این رو آنان را به شلف کوچ داد که بیشتر زیر نظر باشند. چون بعد از هلاکت یوسف بن یعقوب بنی مرین نیز از آن نواحی رخت بریستند آنان در بلاد شلف جای گرفتند و اعقابشان در این عهد در آنجا ماندند و اینان در هر جای که باشند از جهت پرداخت باج و خراج و دادن سپاهی به سلطان همانند یکدیگرند. ولله الخلق و الامر جميعاً.

خبر از بنی یرنیان که برادران مغراوه‌اند و سرگذشت ایشان

گفتیم که بنی یرنیان برادران مغراوه و بنی یفرن‌اند و همه فرزندان یصلیتن‌اند و نسبت همه به جانا می‌رسد که در جای خود از آن یاد کردیم. بنی یرنیان بیشتر در مواظن زناته پراکنده‌اند. اما جمع کثیری از ایشان مواظنشان در ملویه است در مغرب اقصی میان سچلماسه و کرسیف. در آنجا مجاور مکناسه و در مواظن ایشان هستند. در دو سوی رود ملویه قلاع بسیار و نزدیک به هم ساخته‌اند و در آنجا فرود آمده‌اند در آن حدود شعب و تیره‌های متعدد یافته‌اند. برخی بنی وطاط هستند و در این عهد در کوه‌های مشرف بر وادی ملویه در سمت جنوب - مسکن دارند در اراضی میان ملویه و تازی و فاس. آن قلاع امروز هم به نام آنان شهرت دارد. بنی یرنیان را عزت و شوکت بسیار بود. حکم المستنصر^۱ برخی از ایشان را به آن سوی آب، به اندلس برد. آن‌گاه المنصور محمد بن ابی عامر بعد از المستنصر در آغاز در قرم چهارم باز هم جماعتی از ایشان را به اندلس برد. اینان از دلیر مردان سپاه اندلس بودند. آنان که به اندلس نرفته بودند با قبایل مکناسه در ایام فرمانروایی ایشان در مواظن خود باقی ماندند. آنچه بنی یرنیان را با ایشان گرد می‌آورد عصیتشان بود. در ایامی که مغراوه بر مغرب اقصی غلبه یافتند بنی یرنیان در کنار ایشان بودند. چون لمتونه و موحدین بعد از ایشان به ریاست رسیدند قبایل چادر نشین ایشان به بادیه راندند و با احیای بنی مرین که در ارتفاعات مغرب می‌زیستند در آمیختند و در احیای ایشان زیستن گرفتند. آنان که از سیر باز مانده بودند در مواظن خویش باقی ماندند مانند بنی وطاط و غیر ایشان و به پرداخت باج و خراج

۱. متن: حکم بن المستنصر

محکوم شدند. چون بنی مرین به مغرب رفتند ایشان در امور ملک شرکت جستند ایشان نیز اراضی مرغوبی از ضواحی را افزون بر ملویه که وطن نخستین آنها بود به آنان واگذاشتند و با آنکه از موطن نخستین خود دفاع می‌کردند و دل بر نمی‌کنند به نواحی سلا منتقل شدند. بنی عبدالحق سوابق ایشان رعایت کردند در شمار وزیرانشان در آوردند و در کارهای جنگی مقدم داشتند و به کارهای گران فرستادند و با ایشان در آمیختند. از اکابر رجال ایشان در عهد سلطان ابوعقوب و برادرش ابوسعید، وزیر ابراهیم بن عیسی بود که بارها به وزارتش برگزید سلطان ابوسعید او را به وزارت فرزند خود ابوعلی و سپس به وزارت خویش برگزید. پسرش سلطان ابوالحسن پسران ابراهیم بن عیسی را در زمره اکابر خدم خویش آورد و مسعود بن ابراهیم را پس از فتح سوس در سال ۷۳۰ به امارت اعمال سوس برگزید. سپس او را عزل کرد و برادرش حسون را به جای او برگماشت و مسعود را بر بلاد جرید در افریقیه که در سال ۷۴۸ فتح کرده بود امارت داد. مسعود در این شغل بمرود و برادرش موسی را به طبقه وزرا ارتقا داد. سپس در ایامی که روی در خواری و شوربختی نهاده بود و به کوهستان هنتانه پیوست تنها او را در کار وزارت خویش باقی نهاد. سلطان ابوعنان بعدها موسی را کارهای بزرگ داد و او را به فرمانروایی سدویکش در نواحی قسنطینه فرستاد و پسر او محمدالسیب را وزارت خویش داد و او تا پایان عمر سلطان در آن کار بود. پس روزگارشان دیگرگون شد. عبدالحلیم معروف به حلی فرزند سلطان ابوعلی محمدالسیب را به وزارت برگزید. و این به هنگامی بود که در سال ۷۶۲ پایتختشان را در محاصره افکنده بود و ما در اخبار ایشان خواهیم آورد. ولی پیروزی میسرش نشد. سپس سیب به سرای سلطان بازگردید و در طبقه وزرا قرار گرفت. از آن پس همواره در کارها و مقام‌های بزرگ بود گاه در سجالماسه بود و گاه مراکش و اعمال تازی و تادلا و غماره. در این عهد نیز در همان مقام و منصب‌هاست. والله وارث الارض و من علیها و هو خیر الوارثین.

خبر از وجدیجن و واغمرت از قبایل زناته و مبادی احوال و سرگذشت ایشان گفتیم که این دو، دو بطن زناته‌اند. از فرزندان ورتنیص بن جانا. دارای شمار بسیار و قوت و شوکت بودند. موطنشان در بلاد زناته پراکنده بود اما وجدیجن، بیشترشان در مغرب

اوسط بودند و در منداس می‌زیستند و در مغربشان بنی یفرن بود و لواته در جنوبشان و سَرسو و مَطْمَاطَه در جانب شرقی در وائشَریش. امیرشان در عهد یعلی بن محمد یفرنی مردی بود به نام عنان و میان ایشان و لواته که در سَرسو می‌زیستند جنگ و جدال بود. گویند که این فتنه به دست زنی از وجدیجن بود که به عقد مردی از لواته درآمده بود. زنان لواته بر او عیب گرفتند که عروسی بینواست آن زن قصه به عنان رفع کرد عنان به خشم آمد و خویشاوندان خود و همسایگانش را گرد آورد و یعلی از بنی یفرن و کلمام بن حیاتی^۱ از مغیله و جمعی از غَرابه و مَطْمَاطَه نیز با او بودند. و میان ایشان و لواته نبردی سخت در گرفت لواته را مغلوب کردند و آنان را تا کُذیة العابد واپس نشانند. عنان شیخ وجدیجن در یکی از این جنگ‌ها در ملاکو از نواحی سَرسو^۲ هلاک شد. لواته به کوهستان کریکوه در جانب جنوبی سَرسو پناه بردند. در آنجا جماعتی از مغراوه زندگی می‌کردند. شیخ ایشان در این عهد عَلاهِم نام داشت و فرزند خوانده شیخ پیشین آنان عمر بن تامصا بود که چندی پیش در گذشته بود. معنی تامصا در زبان بربر غول است. چون لواته به او پناه بردند در حق ایشان مکر کرد و قوم خود را برضدشان برانگیخت. آنان نیز دست به کشتار و تاراجشان گشودند و به فرارشان واداشتند لواته به کوه لعود^۳ و کوه دراک پناه بردند. تا پایان در آنجا استقرار یافتند. و جدیجن موطن ایشان را در منداس تصرف کردند. تا آن‌گاه که بنی یلومی و بنی ومانوا بر آنان غلبه یافتند سپس تا این زمان مغلوب بنی عبدالواد و بنی توجین شدند. واللّهُ وارثُ الارضِ و مَنْ علیها.

و اما واغمرت، اینان را در این زمان غمرت گویند. برادران وجدیجن هستند، از فرزندان ورتنیص بن جانا. از دیگر قبایل به شمار بیش‌اند و موطنشان پراکنده است. اکثرشان در کوهستان‌های جنوب بلاد صنهاجه‌اند از مشتت تا دوسن با ابویزید صاحب‌الحمار یار شدند و برضد حکومت شیعه نبرد کردند. ابوطاهر اسماعیل المنصور با ظهور ابویزید بسی از ایشان بکشت هم‌چنین بلکه فرمانروای صنهاجه پس از اسماعیل دست به کشتار ایشان زد. چون با آمدن حماد و فرزندانش کار صنهاجه روی در پریشانی و افتراق نهاد ایشان با حماد برضد فرزندان بلکه یار شدند. در ایام فتنه حماد یکی از مشایخشان به نام ابن ابی جلی از حماد بپرید در حالی که از خواص او بود و به

۲. در نسخه C: السرش

۱. در نسخه B: حیان

۳. در نسخه B: یغود و در C: تعود

بادیس گرایش یافت. بادیس او را اکرام کرد و یارانش را بنواخت و او را بر طبنه و اعمال آن امارت داد. تا آن هنگام که عرب‌های هلالی آمدند و ضواحی از آنان بستند. ایشان به کوهستان‌های جنوبی مسیله و بلاد صنهاجه پناه بردند. هلالیان ایشان را از کوچ در طلب معشیت منع کردند. چون دواوده بر ضواحی زاب و متعلقات آن غلبه یافتند دولت باج و خراج آن کوهستان‌ها را به اقطاع ایشان داد. در این عهد نیز سهم فرزندان یحیی بن علی بن سباع از بطون ایشان است. در زمان‌های قدیم کاهن زناته، موسی بن صالح از غمرت بود و تا به امروز از او یاد می‌کنند و سخنان او را به همان لهجه محلی به گونه رجز می‌خوانند. این کلمات در بیان حوادثی است که بر زناتیان خواهد گذشت از ملک و دولت ایشان و غلبه آنها بر احیا و قبایل و شهرها. بسیاری از آن حوادث آنچنان‌که او پیشگویی کرده بود اتفاق افتاده است. از سخنان اوست که تلمسان ویران شود و خانه‌هایش با خاک یکسان گردد آن سان که زمینش را کشاورزی سیاه با گاو سیاه یک چشمی شخم زند. ثقات حکایت کنند که آنان به چشم خود آن حوادث را دیده‌اند و این به هنگامی بود که در عصر دولت بنی مرین به سال ۷۶۰ ویران گردید. افراد قبایل زناته در باب این کاهن راه افراد می‌پویند. برخی پندارند ولی یا نبی است و بعضی می‌گویند کاهنی بوده است. من برای روشن شدن تاریکی‌های زندگی او به اخبار درستی دست نیافتم. والله اعلم.

خبر از بنی وارکلا از بطون زناته و شهری که در صحرای افریقیه منسوب به ایشان است و سرگذشت ایشان

بنی وارکلا یکی از بطون زناته است و چنان‌که گفتیم از فرزندان فرینی بن جنانیند. برادران ایشان یزمرتن و منجسه و سیرتره و نمالته هستند که در این عهد معروف‌اند. از ایشان است بنی وارکلا. شمارشان اندک است و موطنشان در جنوب زاب است. آنان شهری را که به نامشان شهرت یافته در هشت منزلی بسکره در جنوب آن اندکی متمایل به غرب بنا کرده‌اند. این شهر مجموعه‌ای از قلاع نزدیک به یکدیگر است. سپس این بناها به یکدیگر پیوست و به صورت شهر درآمد. در آنجا جماعتی از بنی زنداک از قبیله مغراوه نیز زندگی می‌کنند. ابویزید^۱ نکاری به هنگامی که در سال ۳۲۵ از زندان گریخت به نزد ایشان رفت و یک سال در میان ایشان بزیست و به میان بنی برزال در سالات و قبایل بربر

۱. در متن: ابن ابی یزید

در کوه‌های اوراس آمد و شد می‌کرد. چون آن شهر آبادان شد، بنی وارکلا و بسیاری از قبایل زنانه به هنگام غلبه عرب‌های هلالی بر موطنشان به آنجا پناه بردند. و اثبج در ضواحی قلعه و زاب و متعلقات آن جای گرفتند.

چون امیر ابوزکریابن ابی حفص افریقیه را تصرف کرد و در میان پیروان ابن غانیه در نواحی آن به سیر و سفر پرداخت بر آن شهر گذشت از آن در شگفت شد و فرمان داد که آن را آبادان کنند و گسترش دهند. پس مسجد عتیق و مناره بلند آن را بساخت و نام خود و تاریخ بنا را بر سنگ نقش کرد و بر آن مناره نصب نمود. این شهر امروز به منزله دروازه‌ای است برای رفتن مسافران از زاب به سوی صحرائی که به بلاد سیاهان منتهی می‌شود. بازرگانان که می‌خواهند کالاهای خود را به آن بلاد ببرند از آن صحرا می‌گذرند. ساکنان شهر امروزه از اعقاب بنی وارکلا و اعقاب برادرانشان بنی یفرن و مغراوه‌اند. رئیس آن به سلطان معروف است و ریاست در این اعصار ویژه بنی ابی غبول^۱ بوده است. اینان می‌پندارند که از بنی وارکیر یکی از خاندان‌های بنی وارکلا هستند. در این ایام ابوبکر بن موسی بن سلیمان از بنی ابی غبول عهده‌دار ریاست آنهاست و همه پدراننش پشت در پشت دارای چنین ریاستی بوده‌اند. در بیست مرحله‌گی این شهر در سمت جنوب با اندک انحرافی به سوی غرب شهر تکه‌ده مرکز و موطن ملثمین است. حجاجی که از بلاد سیاهان می‌آیند در آن درنگ می‌کنند. شهر تکه‌ده را ملثمین که از صنهاجه بودند پی افکنند در این عهد نیز در آنجا سکونت دادند. فرمانروای آن امیری است از همان خاندان که او را نیز سلطان می‌خوانند. میان او و امیر زاب دوستی و مراسلات است. من در سال ۷۵۴ در عهد سلطان ابو عنان برای برخی کارهای دولتی به بسکره رفتم. در آنجا رسول صاحب تکه‌ده را نزد یوسف بن مزنی امیر دیدم. او از آبادی و شکوه شهر تکه‌ده برای من حکایت کرد و گفت که قوافل به آنجا آمد و شد می‌کنند. و او بود که گفت در این سال کاروانی از بازرگانان بلاد مشرق بر شهر ما گذشتند و به مالی رفتند که دروازه هزار چارپا^۲ در زیر بار داشتند و دیگری نیز برای من حکایت کرد که هر ساله چنین کاروانی از آنجا می‌گذرد. این شهر در فرمان سلطان مالی است که از سیاهان است. دیگر آن بلاد صحرائی که معروف به ملستین^۳ هستند تا این زمان بر همان

۲. در متن: زکاتهم و در ذیل صفحه رکابهم.

۱. در نسخه B: غبول

۳. در نسخه F: مثمین

حال‌اند. والله غالب علی امره.

خبر از دَمَر از بطون زناته و کسانی از ایشان که در اندلس بودند و آغاز کار و سرانجام احوالشان

بنی دمر از زناته‌اند. پیش از این گفتیم که ایشان از فرزندان وَرْسِیک بن ادیدت بن جانا هستند. شعوبشان بسیار است. موطنشان در افریقیه در نواحی طرابلس و جبال آن است. برخی دیگر چادر نشینان هستند که در ضواحی جای دارند از عرب‌های^۱ افریقیه. از بطون بنی دمر است بنی ورغمه که در این عهد با قوم خود در جبال طرابلس زندگی می‌کنند و نیز از بطون ایشان بطنی است متسع با شعوب بسیار به نام ورنید^۲ بن وائتن بن واردیر بن دمر. و از شعوب ایشان است بنی ورتانین و بنی غرزول و بنی تفورت^۳. برخی گویند که این شعوب منسب به بنی دمر بن ورنید^۴ نیستند. بقایای بنی ورنید در این عهد در کوهستانی مشرف بر تلمسان زندگی می‌کنند. و پیش از آن در اراضی جنوبی آن بودند. بنی راشد به هنگامی که از بلاد صحرا به تل آمدند مزاحم آنان شدند و آن اراضی از ایشان بستند و آنان را به کوهستانی که امروز به نام ایشان نامیده شده است راندند. این کوه مشرف بر تلمسان است. از بنی دمر جمعی از اعیان و مردان سلحشورشان به اندلس رفتند و این در هنگام دعوت حکم المستنصر بود. سلطان آنان را در سپاه خود داخل نمود و المنصور محمد بن ابی عامر در کارهای خویش به آنان استظهار می‌کرد. همچنین سلیمان المستنصر بن الحکم پایه‌های دولت خود بر دوش ایشان قرار داد و در آن هنگام که بربرها و پس از بربرها بنی حمود بر او شوریدند. اینان بر سپاهیان عرب اندلس غلبه یافتند. میان دو گروه نبردی طولانی رخ نمود که رشته خلافت را بگسست و جمعشان پریشان شد و کشور تقسیم گردید یکی از رجال ایشان نوح دمری بود که در شمار یاران بزرگ محمد بن ابی عامر بود. المستعین او را به امارت اعمال مَورور^۵ و آژگش فرستاد. نوح به مدت چهار سال که سراسر فتنه و خونریزی بود بر آن دیار فرمان راند و برای خود دولتی تأسیس کرد. نوح در سال ۷۳۳ در گذشت و پسرش ابومناد محمد بن نوح به جایش

۱. در سه نسخه به جای عرب، غرب آمده است. ۲. در نسخه C و B: ورتید

۳. در نسخه B: یفورت

۴. در نسخه‌های B و C: ورتید

۵. مدور نیز خوانده می‌شود.

نشست. او را الحاجب عزالدوله لقب دادند. و کسی را دو لقب دادن شیوه ملوک طوایف بود. میان او و ابن مناد فرمانروای عرب اندلس کشاکش بود. المعتضد بن عباد در یکی از سفرهایش به دژ ارکش رسید. خود در جامه مبدل در خفا می‌گردید. یکی از یاران نوح او را بدید و بگرفت و نزد نوح برد. نوح در حق او نیکی کرد و از اسارت آزادش کرد. از این رو در نزد او مقامی یافت. این واقعه در سال ۷۴۳ بود. معتضد به دارالملک خویش باز گردید. در سال‌های بعد ابن نوح را بر قلمرو خویش یعنی ارکش و مورور امارت داد و جای‌های دیگر را به دیگر امرا ارزانی داشت همه به دوستی او اعتماد کردند. تا سال ۷۴۵ که همه آنان را به توطئه‌ای که بر ایشان ترتیب داده بود فراخواند بدین گونه همگان را به درون حمامی داخل کرد سپس راه هوا بر آن بیست تا به هلاکت رسیدند. تنها ابن نوح به سبب سابقه خدمتی که داشت از این آسیب در امان ماند. معتضد برفورکسانی را بفرستاد تا دژها و جنگ‌گاه‌های آنها را تصرف کردند و همه را به متصرفات خویش بیفزود. پس از این حوادث حاجب ابومناد بن نوح بمرد و پسرش ابو عبدالله به جای او نشست. معتضد پیوسته او را تحت فشار قرار می‌داد تا آن‌گاه که در سال ۷۵۸ خلع شد و قلمرو او را نیز بر متصرفات خود بیفزود. آن‌گاه نوبت امارت به محمد بن ابی مناد بن نوح رسید او نیز در سال ۷۶۸ درگذشت و ملک بنی نوح منقرض شد. والبقاء لله وَحْدَهُ سبحانه.

خبر از بنی برزال یکی از بطون دمر و دولت ایشان در قرمونه و اعمال آن در اندلس در ایام امرای طوایف و آغاز و انجام کار ایشان

گفتیم که بنی برزال از فرزندان ورنید بن و اتن بن واردیر بن دمراند. این نسبی است که این حزم ذکر کرده است. برادران ایشان بنی یصدرین و بنی صمغار و بنی یطوفت‌اند. بنی برزال در افریقیه بودند و مواطنشان در آنجا کوهستان سالات و متعلقات آن از اعمال مسیله بود. در آن بلاد شمارشان و آثارشان بسیار بود. بنی برزال از نکاریه از فرق خوارج بودند. چون ابویزید از برابر ابوطاهر اسماعیل المنصور گریخت و خبر یافت که محمد بن خزر مترصد فروگرفتن اوست تصمیم گرفت به کوهستان سالات رود. پس به آن سو شد ولی سپاهیان اسماعیل او را در تنگنا نهادند و او از آنجا به میان کتامه رفت و ما سرگذشت او را پیش از این آورده‌ایم. سپس بنی برزال به اطاعت خلفای شیعه در آمدند

و با جعفر بن علی بن حمدون صاحب مسیله دست دوستی دادند تا آنجا که در زمرة پیروان او شدند.

چون جعفر بن علی بن در سال ۳۶۰ بر (المعزالدین الله) معد بشورید، بنی برزال جانب او را گرفتند زیرا از خواص او بودند. جعفر بن علی آنان را در ایام حکم المستنصر از دریا بگذرانید و به اندلس برد. حکم ایشان را در طبقات لشکر خود با بربرهای قبایل زناته و دیگر بربرها که به هنگام دعوت امویان و جنگشان با آدارسه به اندلس آمده بودند انتظام داد. همه در اندلس سکونت گزیدند. از آن میان بنی برزال از دیگران به دلیری و توانگری مشهورتر شدند. چون المنصور محمد ابی عامر خواست که خلیفه هشام را زیر نفوذ خود درآورد و احساس کرد که رجال دولت اموی و موالی حکم به دیده انکار در او خواهند نگرست کوشید به بنی برزال و دیگر بربرها استظهار جوید و در حق ایشان نیکی کند. ابن ابی عامر بدین سبب کارش بالا گرفت و پشتش قوی شد. آن سان که رجال دولت و موالی حکم را بر زمین زد و رسوم خلافت محو کرد و ارکان قدرت خویش مستحکم گردانید. سپس رئیس ایشان جعفر بن یحیی را از بیم آنکه برضد او دست به اقدامی زند به قتل آورد. ولی پس از قتل او از بنی برزال دلجویی کرد و بنی برزال در زمرة یاران او جای گرفتند. ابن ابی عامر آنان را به مقام‌های بلند برکشید و به کارهای گران گمارد. از اعیان بنی برزال یکی اسحاق بن (۴) بود که او را امارت قرمونه و اعمال آن داد. و او در تمام دوران فرزندان محمد بن ابی عامر در آن منصب بود. در هنگام فتنه بربرها المستعین منشور امارت او را تجدید کرد و پس از او فرزندش عبدالله جای پدر بگرفت. چون دولت بنی حمود در قرطبه منقرض شد، مردم قرطبه قاسم المأمون را در سال ۴۱۴ از خود راندند. مأمون آهنگ اشبیلیه نمود. نایب او محمد بن ابی زبیری از وجوه بربر در آنجا بود و عبدالله بن اسحاق برزالی در قرمونه بود. قاضی ابن عباد او را واداشت که سر از بیعت قاسم المأمون برتابد و او را از رسیدن به اشبیلیه و قرمونه منع کند. او نیز اجابت کرد. سپس قاسم را از عبدالله بن اسحاق بیم داد. قاسم نیز از آنان رویگردان شده به شریش رفت و آنان و هر یک در قلمرو خویش ماندند. پس از آن عبدالله بمرد و پسرش محمد بن عبدالله به جای او نشست. میان او و معتضد بن عباد جنگ افتاد. یحیی بن علی بن حمود او را در نبرد اشبیلیه به سال ۴۱۸ یاری داد. سپس ابن عباد به او دست دوستی داد و او را برضد عبدالله بن الأقطس برانگیخت. میان محمد بن عبدالله و

عبدالله بن الافطس نبرد درگرفت. ابن الافطس شکست خورد و پسرش مظفر که سردار سپاهش بود به دست محمد بن عبدالله بن اسحاق اسیر گردید ولی محمد بر او منت نهاد و آزادش کرد. سپس میان محمد بن اسحاق و المعتضد بن عبّاد نبرد افتاد. اسماعیل بن المعتضد روزی پس از آن که جمعی از پیادگان و سواران را در جایی به کمین نهاده بود به قرمونه حمله کرد. محمد بن عبدالله برزالی با قوم خود به دفاع بیرون آمد، اسماعیل پشت بداد تا به کمینگاه‌ها رسید تاگاه آن مردان بیرون تاختند و محمد بن عبدالله برزالی را که از پی او می آمد کشتند. این واقعه در سال ۴۳۴ واقع شد. پس از او پسرش عزیز بن محمد به جایش نشست و المستظهر لقب یافت و بدین گونه می خواست با امرای طوایف لاف همسری زند. در این ایام معتضد بر غرب اندلس کم کم استیلا می یافت. آن سان که او را در قلمروش قرمونه به تنگنا افکند و اسیجه^۱ و مدوّر را از او جدا ساخت. سپس در سال ۴۵۷ عزیز از امارت بنی برزال در اندلس برافتاد. پس از آن از جبال سالات نیز منقرض شد و آثارشان برافتاد و البقاء لله وحده سبحانه.

خبر از بنی ومانوا و بنی یلومی از طبقه اول، از زناته و ملک و دولت ایشان در اعمال مغرب اوسط و آغاز کار و سرانجامشان

این دو قبیله از بطون زناته‌اند و از توابع طبقه اول و من به نسب آنان تا جانا دسترسی نیافتیم. ولی نسب شناسان متفق‌اند که یلومی و ورتاجن که پدر مرین است با هم برادر بوده‌اند و مدیون برادر مادری آنها بوده است. این امر را از چند تن از نسب شناسان ایشان شنیده‌ام. بنی مرین نیز در این عهد به این نسب اعتراف می‌کنند و همین سبب عصیبت ایشان شده است. این دو قبیله از پرشمارترین بطون زناته هستند و به شوکت از همه پیش. موطن ایشان در مغرب اوسط است. بنی ومانوا در جانب شرق میناس^۲ در منداس و مرات و متعلقات آن از مناطق سفلی شلف جای دارند و بنی یلومی در کناره غربی آن وارد در جَبَعات^۳ و بطحا و سیک و سیرات و کوهستان هواره و بنی راشد. مغراوه و بنی یفرن را از حیث کثرت و قوت بر آنان تقدم بود. چون بلکین بن زیری، مغراوه و بنی یفرن را در مغرب اوسط مغلوب نمود و به مغرب اقصی کوچ داد، این دو

۱. در نسخه B: اسجه
 ۲. در نسخه B: متناس
 ۳. این کلمه در نسخه‌های B و C بدون نقطه نوشته شده.

قبیله در موطن خویش باقی ماندند و صنهاجه در جنگهای خود آنان را به کار می‌گرفت از این رو چون دولت صنهاجه در مغرب اوسط روی به ضعف نهاد اینان غلبه یافتند و ناصر بن علناس صاحب قلعه در بجایه بنی ومانوا را برگزید و امارت بحشید و در برابر قوم خود بنی یلومی چون شمشیری آنان را به کار می‌برد. ریاست بنی ومانوا در خاندانی از ایشان بود معروف به بنی ماخوخ^۱. منصور پسر ناصر (بن علناس) خواهر خود را به ماخوخ داد و این امر نیز سبب مزید نفوذ آنان در دولت شد.

چون مرابطین در سال‌های ۴۷۰ تلمسان را تصرف کردند و یوسف بن تاشفین عامل خود محمد بن تینعمر مسوفی را در آنجا فرود آورد، او قلمرو منصور بن ناصر را زیری پی درنوردید و شهرهایش را بگرفت و به الجزایر فرود آمد. چون هلاک شد برادرش تاشفین به جای او قرار گرفت او به غزای اشیر رفت و آن را بگشود و ویران ساخت. این دو خاندان زناته، در یاری و مددکاری او اثری داشتند و این امر سبب شد که منصور بن ناصر بر آنان کینه ورزد و با سپاهی از صنهاجه به جنگ بنی ومانوا رود. ماخوخ^۲ به نبرد او آمد و او را به بجایه منهزم ساخت. منصور از شدت کینه زن خود را که خواهر ماخوخ بود بکشت. سپس به سوی تلمسان راند. سپاهی از قبایل اثبج و ریاح و زغبه و گروهی از زناته که به او پیوسته بودند گرد آورد. جنگ مشهور در سال ۴۸۶ اتفاق افتاد. در آن جنگ بر محمد ابن تینعمر مسوفی پس از آنکه او را بر شهر پیروزی داد ابقا کرد و ما در اخبار صنهاجه به آن پرداخته‌ایم. سپس منصور هلاک شد و پسرش العزیز به جای او نشست. العزیز بن منصور حکومت ماخوخ و قوم او به ایشان باز داد و دختر او را به زنی گرفت. بدویان در نواحی مغرب اوسط برتری یافتند و بار دیگر آتشی فتنه میان این دو خاندان بنی ومانوا و بنی یلومی بالا گرفت و میانشان جنگ‌ها بود. ماخوخ در یکی از این نبردها بمرد. پسرانش تاشفین و علی و ابوبکر بعد از او امور خود به دست گرفتند. احیای زناته (از طبقه دوم) چون بنی عبدالواد و بنی توجین و بنی راشد و بنی ورسیفان از مغراوه هر دو فریق را یاری می‌کردند و چه بسا بنی مرین به یاری بنی یلومی برمی‌خاستند زیرا موطنشان قریب به یکدیگر بود. اما زناته دوم در این عهد مغلوب این دو خاندان بود تا آن‌گاه که موحدین آشکار شدند و عبدالمومن در تعقیب تاشفین بن علی به مغرب اوسط راند. ابوبکر بن ماخوخ و یوسف بن یدر از بنی ومانوا به اطاعت او درآمدند و در سرزمین

۱. در نسخه B: ماخوخ

۲. در نسخه C: ماخوخ

ریف به او پیوستند. آن‌گاه سپاهیان موحدین را تحت نظر یوسف بن وانودین و ابن یغمور با ایشان روانه ساخت. آنان در بلاد بنی یلومی و بنی عبدالواد دست به کشتار و تاراج زدند. جمعی از ایشان به دادخواهی نزد تاشفین بن علی بن یوسف (از مرابطین) آمدند. او با سپاهی ایشان را یاری نمود و در منداس فرود آمدند. پس نبی و رسیقان - از مغراوه - و بنی توجین - از بنی بادین - و بنی عبدالواد - نیز از بنی بادین - بر بنی یلومی گرد آمدند، شیخ ایشان حَمَامَة بن مظهر بود، و بنی ینکاسن^۱ از بنی مرین، اینان بنی ومانوا را سرکوب کردند و ابوبکر بن ماخوخ را با ششصدتن از یارانش کشتند و غنایمشان را بر بردند. موحدین و بقایای بنی ومانوا به جبال سیرات پناه بودند. تاشفین بن ماخوخ از عبدالمومن یاری خواست. عبدالمومن با سپاه خود بیامد تا بر تاشفین بن علی در تلمسان به نبرد پردازد. چون در پی او به سوی وهران راند - چنان‌که گفتیم - شیخ ابوحفص را با سپاه موحدین به بلاد زناته فرستاد. آنان در منداس وسط بلاد ایشان فرود آمدند. کشتارشان کردند به فرمان گردن نهادند و به دعوت داخل شدند. در آن هنگام که عبدالمومن به محاصره وهران می‌پرداخت مشایخشان به نزد او آمدند. مقدم بر ایشان سیدالناس بن امیرالناس شیخ بنی یلومی بود و نیز حمامه بن مظهر شیخ بنی عبدالواد و عطیة‌الخیر شیخ بنی توجین و گروهی دیگر از ایشان. عبدالمومن آنان را بنیکی و اکرام پذیرفت.

سپس زناته بعد از آن پیمان بشکست و بنی یلومی به پناهگاه‌های خود در جبعات تحصن گرفت. شیوخ ایشان سیدالناس و بدرح^۲ پسران امیرالناس نیز با آنان بودند. سپاهیان موحدین ایشان را محاصره و مغلوب کردند و به مغرب کوچ دادند. سیدالناس به مراکش رفت و در ایام عبدالمومن در آنجا درگذشت. فرزندان ماخوخ نیز بعد از او مردند. چون کار این دو خاندان به شورش انجامید، بنی توجین بر بنی یلومی در آن بلاد، سخت گرفت. تا آن‌گاه که آتش جنگ افروخته گردید. بنی منکوش^۳ نیز که از اقوام بنی توجین بودند با آنان یار شدند و بنی یلومی را در مواطنشان مغلوب نمودند و به خواری افکندند و آنان را در جوار خود گرفتند. بنی عبدالواد و بنی توجین بر این دو حی و دیگر احیا برتری یافتند. زیرا با موحدین دست یاری و دوستی داده بودند. این سبب شد که آن دو حی در میان دیگر احیای زناته پراکنده شوند و روی به انقراض نهند و بنی عبدالواد و

۲. در نسخه F: مضرج

۱. در نسخه‌های B و C: منکاسن

۳. در نسخه F: منکرس

بنی توجین موطن ایشان را تصاحب کنند. والبقاء لله وحده.

در بطون بنی ومانوا است، قبایل بنی یالدس. برخی می‌پنداشته‌اند که آنان از مغراوه‌اند و موطنشان متصل است به جنوب مغرب اقصی در آن سوی عرق که به آبادی‌ها یاد شده محیط است در این موطن قلعه‌ها و بناهای بلند برآوردند و باغ‌های نخل و انگور و دیگر میوه‌ها احداث نمودند. یکی از بطون در سه مرحله‌ای جنوب سجلماسه است. آن را وطن توات گویند. در آنجا شمار قلعه‌ها از دوست افزون است. از غرب به شرق گسترش یافته. پایان آن از جانب مشرق تمنطیت است که شهری است آبادان و پایگاه بازرگانی است که از مغرب به شهر مالی از بلاد سیاهان در این عهد، می‌روند یا از شهر مالی به آنجا می‌آیند. میان تمنطیت و غار^۱ که در مرز مالی است بیابانی است که کس از آن راه به در نبرد مگر به یاری راهنمایانی از ملثمین که در آن بیابان سکونت دارند و بازرگانان آنان را به عنوان بدرقه با مزدی گران استخدام می‌کنند. شهر بودی^۲ که بالاترین این قلعه‌هاست در ناحیه غرب^۳ است از الکراب تا والاتن شهر مرزی دیگر مالی است. این شهر به سبب راهزنی عرب‌ها و حمله ایشان به قوافل بازرگانی از رونق افتاد و کم‌کم متروک شد و مردمش به شهر دیگری از بلاد سیاهان بالاتر از تمنطیت کوچ کردند.

از این قلاع در جنوب تلمسان در دو مرحله‌ای آن قلاع تیکورارین واقع شده است. این قلعه‌ها بسیارند، نزدیک به صد قلعه همه در زمینی سرازیر از غرب به شرق گسترده شده. همه آبادان و پر از ساکنان خود هستند. بیشتر ساکنان قلاع غربی در صحرای بنی یالدس هستند و دیگر قبایل زناته و بربر نیز چون ورتطغیر^۴ و مصاب و بنی عبدالواد و بنی مرین یا آنان زندگی می‌کنند. شمارشان بسیار است و از دسترس باجگیران و خراج ستانان به دور. در میان آنان سواران پیادگان هستند، اکثر معاششان از پرورش درخت‌های خرماست و به بلاد سیاهان نیز به تجارت می‌روند. همه ضواحی آن زمستانگاه‌های عرب‌هاست و ویژه بنی عبیدالله است از قبیله معقل. گاه بنی عامرین زغبه نیز در تیکورارین با آنان مشارکت می‌کنند و در بعضی از سال‌ها در پی آب و قوت به نزد ایشان می‌روند. اما بنی عبیدالله ناچارند که هر سال در زمستان‌ها به قلاع توات و شهر تمنطیت

۱. در نسخه F: غاز

۲. در نسخه B: هودی

۳. در نسخه F: از بادیه سوس

۴. در نسخه C: ورتطعیر

سفر کنند و همراه آنان که به کوچ می‌روند بازرگانان از شهرها و تلول و به راه می‌افتند تا به شهر تمنطیت برسند و از آنجا با جمعی که برای بدرقه به کار می‌گیرند به بلاد سیاهان می‌روند. در این بلاد صحرایی تا آن سوی عرق، برای بیرون آوردن آب روش عجیبی به کار می‌برند که در تپه‌های مغرب معمول نیست. و آن بدین گونه است که چاهی ژرف می‌کنند و دیواره‌های آن را با سنگ بر می‌آورند و همچنان چاه را می‌کنند تا به سنگ رسند، سپس با کلنگ و تیشه از آن سنگ می‌تراشند تا تازک شود. سپس کارگران بیرون می‌آیند و از فراز چاه پاره آهنی بر آن می‌اندازند آن سال که سطح آن بشکند. در این حال آب بیرون می‌زند و بالا می‌آید و چاه را پر می‌کند و بر سطح زمین جاری می‌شود چون جوی بزرگ. بعضی پندارند که آب در سرعت به همه چیز پیشی گیرد. این از عجایب قلاع ثوات و تیکورارین و وارکلا و ریغ است و جهان همه اعجاب است واللہ الخلاق‌العلیم. این بود پایان سخن در طبقه اول از زناته. اینک به طبقه دوم می‌رسیم و اینان هستند که دولشان تا این عهد ادامه یافته است.

اخبار طبقه دوم از زناته و ذکر انساب و شعوب ایشان و آغاز کارشان

پیش از این گفتیم که چگونه دولت طبقه اول زناته به دست صنهاجه و بعد از ایشان به دست مرابطین منقرض گردید و با انقراض ملک و دولتشان جمعشان نیز پراکنده شد و از آنان جماعتی باقی ماندند که چون در پی فرمانروایی نبودند گرفتار نوشخواری و بطالت آن نیز نگردیدند. اینان در اماکن خود، در اطراف مغرب اوسط و مغرب اقصی می زیستند و گاه در بیابان و گاه در ارتفاعات از پی گرد آوردن روزی می رفتند. و به دولت‌ها حق فرمانبرداری می پرداختند. این گروه پس از آن که مغلوب دیگر قبایل بودند، کم کم توان و توشی یافتند و صاحب عزت و قدرت و غلبه شدند. آن سان که دولت‌ها را به آنان نیاز افتاد و از آنان یاری خواستند و با آنان روابط دوستانه برقرار کردند. چون دولت موحدین منقرض گردید ایشان پای اقدام پیش نهادند و برای به دست آوردن قدرت دولتی به تلاش پرداختند و از آن پس صاحب چند دولت شدند که ما ان شاء الله به ذکر آنها خواهیم پرداخت.

بیشتر این طبقه از بنی واسین بن یصلتین برادران مغراوه و بنی یفرن اند بعضی گویند از بنی واثن بن ورشیک بن جانا برادران مسارت^۱ و تاجرت هستند. و ما پیش از این در انساب آنان سخن گفتیم. این بنی واسین در بلاد قسطیلیه می زیستند.

ابن رقیق گوید که ابویزید نکاری، چون در کوهستان اوراس ظهور کرد به ایشان که در حوالی توزر بودند نامه نوشت و فرمان داد که توزر را محاصره کنند. ایشان نیز در سال ۳۳۳ توزر را محاصره کردند. جماعتی نیز از ایشان در این عهد در شهر حامه بودند و به بنی ورتاجن اشتهاار داشتند. ورتاجن یکی از بطون ایشان بود. ولی بیشتر ایشان همچنان

۱. اینجا در همه نسخه‌های خطی منارت.

در مغرب اقصایند: مابین ملویه تا جبل راشد. موسی بن ابی العافیه در نامه خود به (عبدالرحمان) الناصر الاموی که درباره جنگ خویش با میسور غلام ابوالقاسم خلیفه شیعی نوشته و از قبایل بربر و زناته که با او بوده‌اند یاد می‌کند. در آن زمره از قبایل بنی واسین و بنی یفرن و بنی ورتاسن و بنی وریمت و مطماطه یاد می‌کند. و از آن میان بنی واسین را ذکر می‌کند زیرا آن موطن بیش از رسیدن به پادشاهی موطن ایشان بوده است. زناته را در این طبقه بطونی است چون: بنی مرین که از حیث شمار و قدرت و قوت از همه بیش است. سلطنت و ملک ایشان نیرومندتر و دولتشان بزرگتر است. همچنین بنی عبدالواد که از حیث کثرت و قوت با آنها پهلو می‌زنند و بعد از ایشان بنی توجین قرار دارد. این سه که یاد کردیم در این طبقه از زناته دارای فرمانروایی بوده‌اند ولی بطون دیگر چون بنی راشد برادران بادین چنانکه گفتیم دارای فرمانروایی نبوده‌اند. در این طبقه کسان دیگری است که از نسب ایشان نیستند بلکه از بقایای مغراوه‌اند که نیاکانشان در موطن نخستین خود در وادی شلف دارای فرمانروایی بوده‌اند. ایشان پس از انقراض نسل اولشان به این نسل از زناته جذب شدند. اینان نیز در موطن خویش دارای دولتی بوده‌اند که از آن یاد خواهیم کرد.

بسیاری از بطون این طبقه از زناته را دولتی نبوده است و اکنون که به ذکر شعوب آن می‌پردازیم از آنها نیز سخن خواهیم گفت. زیرا همه احیای آن از زحیک ابن واسین منشعب می‌شود. از ایشان است بنی بادین بن محمد و بنی دمرین ورتاجن. اما بنی ورتاجن فرزندان ورتاجن بن ماخوخ بن وجدیح بن فتن بن یدرین یخفت بن عبدالله بن ورتید بن المعزین ابراهیم بن زحیک‌اند. و اما بنی مرین بن ورتاجن را شعب و تیره‌های بسیار است. و ما بدان اشارت خواهیم کرد. اما بنی بادین بن محمد از فرزندان زحیک‌اند و من اکنون نمی‌دانم که چگونه نسبشان به او پیوسته است. بنی بادین بن محمد به شعوب بسیار تقسیم شده‌اند: چون بنی عبدالواد و بنی توجین و بنی مصاف و بنی ازردال^۲ که اینان همه در نسب بادین بن محمد گرد می‌آیند. و در این محمد با دین و بنی راشد گرد می‌آیند، سپس محمد با ورتاجن در زحیک بن واسین گرد می‌آیند و همه در میان زناته‌های نخستین به بنی واسین معروف‌اند و آن پیش از آن است که این بطون و افخاذ پدید آیند و در طی گذشت روزگار به شعب بسیار منشعب شوند.

۲. در نسخه C: زردان

۱. در بعضی از مآخذ: زحیک

در سرزمین افریقیه و صحرا و برقه و بلاد زاب طویفی است از بقایای نخستین زناته قبل از آنکه به مغرب روند. بعضی در قلاع غدامس بودند در ده مرحله‌ای سُرْت. این شهر از آغاز اسلام وجود داشته است. خطه‌ای است مشتمل بر دژها و بناهای متعدد. بعضی از آنها متعلق است به بنی واطاس از احیای بنی مرین. اینان می‌پندارند که قدمای ایشان آن بناها بر آورده‌اند. در این روزگار مکانی بس آباد است و از جهت شهری گسترده است زیرا پایگاه حجاج و قوافل بازرگانی است که از بلاد سیاهان می‌آیند و به مصر و اسکندریه می‌روند. چون از رنج بیابان‌ها و ریگستان‌هایی که بر سر راه ایشان است بگذرند به آنجا فرود می‌آیند. در تمام مسیر بیابان هیچ دهکده و تپه‌ای نیست. همچنین هنگامی که بخواهند به دیار خود بازگردند باز هم از این درگاه می‌گذرند. از ایشان در بلاد حمه در یک مرحله‌ای غرب قابس امتی عظیم است از بنی ورتاجن. در آنجا پادگانی بزرگ ایجاد کردند و شوکتشان افزون شد. بازرگانان به سبب رونق بازار آنجا کالاهای خویش به آنجا برند. در این ایام در برابر دولت‌های همجوار خویش پایداری می‌ورزند و از دادن باج و خراج سربر می‌تابند. اینان می‌پندارند که نیاکانشان از بنی ورتاجن آن شهر را پی افکنده‌اند و ریاست ایشان در خاندانی بوده است به نام بنی وشاح. چه بسا که از سوی دستگاه خلافت و دولت‌ها بر آنان سخت گیرند، اینان نیز به عنوان مقاومت در روزهای جمعه با جامه‌های شاهانه بیرون آیند و چنانکه گویی به رسوم پادشاهی بی اعتنا هستند و فراموش کرده‌اند که تحت انقیاد قدرت دیگری هستند اسباب و آلات سلطنت به کار گیرند و موجب خشم دولت‌های همجوار خود بخصوص رؤسای توزر شوند.

جمعی از بنی واسین در قلعه‌های مصاب در پنج مرحله‌ای کوه تیطری در جانب جنوبی و در کنار ریگستان و بر سه مرحله‌ای بنی ریغه در غرب جای دارند. مصاب نام قومی است از بنی بادین که آن قلعه‌ها برآورده‌اند و در آنجا فرود آمده‌اند. و ما اکنون به ذکر آنها می‌پردازیم. ساکنان قلاع مصاب در این عهد شعوب بنی بادین از بنی عبدالواد و بنی توجین و مصاب و بنی زردال و دیگر شعوب زناته‌اند ولی بیشتر به مصاب شهرت دارند. وضع آنان از حیث بناها و درختان و پراکندگی جماعات و تفرق فرمانروایی‌ها شبیه به بلاد ریغه و زاب است.

از ایشان در کوهستان اوراس در افریقی طایفه‌ای از بنی عبدالواد هستند که از قدیم از

آغاز فتح اسلامی در آنجا می‌زیسته‌اند و در میان ساکنان آن بلاد شهرت دارند. برخی از اهل اخبار گویند که بار دوم که عقیبه بن نافع برای فتح مغرب به آن دیار آمد و در آن اراضی پیش رفت تا در سوس به دریای محیط رسید در حق بنی عبدالواد دعا کرد زیرا در این فتح رشادت‌ها به خرج دادند و اجازت فرمود که پیش از به پایان رسیدن جنگ بازگردند در همین سفر جنگی بود که عقیبه به هنگام بازگشت هلاک شد. چون زناته در مغرب اقصی در برابر کتنامه و صنه‌اجه قرار گرفت و شعوب بنی واسین همگی میان ملویه و صا مجتمع گردیدند، آن‌گاه به تیره‌های مختلف تقسیم شدند و در صحرای مغرب اقصی و اوسط تا بلاد زاب و مضافات آن از صحرای افریقیه گسترده شدند. زیرا عرب را در این مجالات هیچ راهی نبود و آنان در قرن پنجم - چنان‌که گفتیم - به آنجا آمده‌اند. قبایل زناته در این بلاد با عزت و شوکت تمام زیستن گرفتند. شغل اصلی آنها پرورش چارپایان بود و روزی خویش از راه زدن قوافل و در سایه نیزه‌های خویش به جنگ می‌آوردند. تاریخ زناته را در نبرد احیا و قبایل و رقابت با امم و دول و مغالبت بر ملوک وقایع بسیار است که برای جمع آوری آنها توجهی نشده و همتی به کار نرفته است. سبب آن بوده است که زبان عربی با غلبه دولت عرب غلبه یافت و چون عرب‌هایی که بر بلاد مسلط می‌شدند دارای خط و کتابت بودند زبان و خط عربی به عنوان زبان و خط دولت رسمیت می‌یافت. و زبان‌های غیر عربی را در زیر بال و پر خود مستتر می‌داشت و در ژرفای خویش غرقه می‌ساخت و زناته را در قرون قدیم پادشاهی نبود که کسانی را که نوشتن آموخته‌اند به ثبت و ضبط وقایع و تدوین اخبارشان وادارد. و میان ایشان و ساکنان روستاها و شهرها رابطه نبود تا آنها از آثار و احوالشان باخبر گردند، زیرا مواطنشان درون بیابان بود و خود سر به فرمان نمی‌آوردند از این رو وقایع تاریخی ثبت نشده به فراموشی سپرده شد و پس از هلاکت ایشان جز اندکی از آنها به دست ما نرسیده است. مورخی باید که با پشتکار و دقت آن پراکنده‌ها گرد آورد. قبایل زناته در آن بیابان‌ها ماندند تا آن‌گاه که بر فراز ستیغ قدرت و ملک فرارفتند و ما به وصف آن خواهیم پرداخت.

خبر از احوال این طبقه از زناته پیش از آن که به فرمانروایی رسند و تصاریف احوال ایشان تا آن هنگام که بر ممالک و دول غلبه یافتند.

بنی واسین و شعوب ایشان از این طبقه بودند و دنباله طبقه نخستین. چون زناته در برابر کتامة و صنه‌جاه به مغرب رفتند، بنی واسین راه بیابان در پیش گرفتند و میان ملویه و صا مسکن گزیدند. اینان در این عهد با ملوک مغرب رابطه داشتند. نخست مکناسه و سپس مغراوه، آن‌گاه طوفان صنه‌جاه در مغرب فروکش کرد و دولتشان اندکی روی به ضعف نهاد و ملوکشان برای لشکرکشی به اطراف از قبایل زناته یاری خواستند. این امر سبب شد که ستاره اقبال زناته درخشیدن گیرد. بنی ومانوا و بنی یلومی از اعمال مغرب دو ناحیه را میان خود تقسیم کردند و ملوک صنه‌جاه که در قلعه فرمان می‌راندند همواره برای لشکرکشی به مغرب آنان را گسیل می‌داشتند. بنی واسین و قبایل نام‌آوری که از آن منشعب شده بود چون بنی مرین و بنی توجین و مصاب سراسر بیابان میان ملویه و زاب را تصرف کرده بودند. ولی آن گروه از زناته که روستاها و ضواحی را تصرف کرده بودند مانع پیشروی آنان می‌شدند. بنی ومانوا و بنی یلومی که در مغرب اوسط بودند و بنی یفرن و مغراوه که در تلمسان دارای ریاست بودند، به هنگام نیاز از بنی واسین یاری می‌خواستند و در برابر کسانی که مزاحم آنان بودند یا در برابر ملوک صنه‌جاه و زناته و غیر ایشان که به جنگشان می‌آمدند به آنان استظهار می‌کردند و گاه به آنان اموال و اسلحه می‌دادند و از غلات که در بیابان کمیاب بود به آنان قرض الحسنه می‌دادند و این خود رشوه‌ای بود که می‌پرداختند. بنی حماد را نیز به ایشان نیاز افتاد و این به هنگامی بود که بنی هلال‌بن عامر سر برداشته بودند و دولت المعز و صنه‌جاه را در قیروان و مهدیه برافکنده و اکنون روی به مغرب اوسط نهاده بودند. بنی حماد از قلمرو خویش به دفاع پرداخت و از زناته نیز خواست که به مدافعه برخیزند. پس برای این مقصود بنی یعلی ملوک تلمسان - از مغراوه - گرد آمدند و با بنی واسین و شعوب آن چون بنی مرین و عبدالواد و توجین و بنی راشد دست بدست هم دادند و به سرداری وزیرشان ابوسعدی خلیفه یفرنی با عرب‌های بنی هلال به نبرد برخاستند. این وزیر را در جنگ‌های ایشان و دفاعشان از ضواحی زاب و مغرب اوسط مقامی ارجمند بود و در یکی از این نبردها کشته شد.

هلالیان بر قبایل زناته در جمیع ضواحی غلبه یافتند و آنان را از زاب و آنچه بدان تعلق

داشت، از بلاد افریقیه رانندند. بنی واسین از زاب به موطن خود در صحرای مغرب چون مصاب و جبل راشد تا ملویه و فیکیک، بازگشتند.

سپس به سجالماسه شدند و به بنی ومانوا و بنی یلومی ملوک ضواحی در مغرب اوسط پیوستند و در سایه آنان غنودند. آن‌گاه آن بیابان را میان خود تقسیم کردند. ناحیه غربی آن که در جنوب مغرب اقصی است چون تیکورارین و دبدوا تا ملویه و سجالماسه به بنی مرین تعلق گرفت. اینان از بنی ومانوا دور شدند و گاهگاهی آن هم به هنگامی که نیاز به یاری آنها داشتند با ایشان رابطه برقرار می‌کردند. ناحیه شرقی آن که در جنوب مغرب اوسط است، میان فیکیک و مدیونه تا جبل راشد و مصاب از آن بنی بادین شد. میان ایشان و بنی مرین پیوسته فتنه و زد و خورد بود که در بیشتر آنها پیروزی با بنی بادین بود زیرا شعوبشان بیشتر و شمارشان فراوانتر بود. آن را چهار شعبه بود: بنی عبدالواد و بنی توجین و بنی زردال و بنی مصاب. شعبه دیگر که با ایشان برادر بودند یعنی بنی راشد نیز با آنان بودند - ما پیش از این گفتیم که راشد و بادین برادر بودند - موطن بنی راشد کوهی است مشهور به نام آنان در صحرا. آنان همواره بر این حال بودند تا موحدین آشکار شدند و بنی عبدالواد و بنی توجین و مغراوه به یاری بنی یلومی برضد موحدین برخاستند و این در اخبار آنان آمده است.

سپس موحدین بر مغرب اوسط و قبایل زناته که در آنجا بودند غلبه یافتند. زناته نیز به اطاعت ایشان درآمدند. بنی عبدالواد و بنی توجین به موحدین گراییدند و به خدمات خالصانه و نشر دعوتشان خود را به ایشان نزدیک کردند. در این مضمار تقدم با بنی عبدالواد بود، بر خلاف بنی مرین و ما در اخبار ایشان خواهیم آورد. موحدین نیز ضواحی مغرب اوسط را آن سان که بنی یلومی و نبی ومانوا را بود به ایشان اقطاع دادند. پس از دخول آنان به مغرب اوسط بنی مرین در آن صحرا تنها شدند. خداوند آنان را در ملک بهره‌ای وافر داد و بر مغرب غلبه یافتند و اقطار مشرق و مغرب را زیر فرمان آوردند و بر تخت‌های فرمانروایی در سرزمین‌های میان سوس اقصی تا افریقیه عروج کردند. *والمملک لله یؤتیه من یشاء من عباده.*

بنی مرین و بنی عبدالواد از شعوب بنی واسین از فرمانروایی بهره یافتند و بار دیگر دولت زناته را در زمین استقرار بخشیدند و گردن ساکنان بلاد را به ربقه طاعت خویش درآوردند. برادرانشان بنی توجین هم بی نصیب نماندند. در این طبقه دوم زناته بقایای

دیگر بود از آل خزرج، از قبایل مغراوه که همچنان در سرزمین عزت و اعتبار خود در وادی شلف می‌زیستند و ما اکنون به ذکر این چهار دولت: دولت مغراوه و دولت بنی مرین و بنی عبدالواد و بنی توجین یکی پس از دیگری خواهیم پرداخت. والملك لله یوتیه من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین. اینک به ذکر مغراوه باقیمانده طبقه اول می‌پردازیم و از سرگذشت رؤسای ایشان فرزندان مندیل در طبقه دوم سخن می‌گوییم.

خبر از فرزندان مندیل از طبقه دوم زناته و فرمانروایی یافتن قوم ایشان مغراوه در موطن نخستینشان در شلف از نواحی مغرب اوسط

چون با انقراض ملوک آل خزرج و اضمحلال دولت ایشان در تلمسان و سجلماسه و فاس و طرابلس فرمانروایی از میان مغراوه رخت بریست، بقایای ایشان در موطن نخستینشان در نواحی مغرب اوسط و مغرب اقصی و افریقیه و صحرا و تلول پراکنده شدند، بسیاری از آنان نیز در مرکز اولشان یعنی در شلف و حوالی آن جای گرفتند. بنی ورسیفان و بنی ورتزمان^۱ و بنی ایلیت^۲ - می‌گویند از ورتزمان^۳ هستند - و بنی سعید و بنی زجاج و بنی سنجاس - بعضی می‌گویند از زناته‌اند نه از مغراوه که نیز در آنجا بودند. بنی خزرون ملوک طرابلس بودند، چون منقرض شدند و در بلاد پراکنده گردیدند از آن میان عبدالصمد بن محمد بن خزرون به کوهستان اوراس گریخت. عبدالصمد از اهل بیت خود گریخته بود که فرمانروایی از دستش بیرون کرده بودند. جدش خزرون بن خلیفه ششمین پادشاه این خاندان در طرابلس^۴ بود. مدتی در کوهستان اوراس مقام کرد، سپس به میان زواوه رفت و چند سال نیز در میان ایشان ماند. سپس از آنجا نیز برفت و در شلف بر بقایای قوم خود از ورسیفان و بنی ورتزمان و بنی بوسعید و غیر ایشان وارد شد. آنان به اکرام در آوردندش و حق خویشاوندی به جای آوردند و او را زن دادند و او صاحب فرزندان بسیار شد. فرزندان او به بنی محمد و خزرجه معروف‌اند یکی از فرزندان او ابوناس^۵ بن عبدالصمد بن وارجیع بن عبدالصمد بود. ابوناس مردی عبادت پیشه و اهل خیر بود. یکی از دختران ماخوخ از ملوک بنی ومانوا را به زنی گرفت. این امر علاوه بر

۱. در نسخه F: بنی اوتد

۳. در نسخه B: ورتزمان

۵. در نسخه F: باس

۲. در نسخه F: یلیت

۴. طرابلس در نسخه B آمده است.

نسب والای او سبب ارتقا مقام او شد چون موحدین بر سر کار آمدند به دیده تبجیل و اکرام در او نگریستند هر چند پیش از این از اکرام مردم به سبب نیکوکاری و زهد و عبادت خویش بهره‌مند بود. موحدین، وادی شلف را به اقطاع او دادند و او چندی در آنجا مقام کرد. فرزند بزرگ او وارجیع بود و دیگر فرزندان او عبارت بودند از: عزیز و یغریان و ماکور. از دختر ماخوخ عبدالرحمان. و این عبدالرحمان به سبب آنکه مادرش دخت ماخوخ بود از ارج و اعتبار بیشتر برخوردار بود. همگان یقین داشتند که پادشاهی به او خواهد رسید و در اعقاب او خواهد ماند.

می‌پنداشتند که چون زاده شد، مادرش او را به صحرا برد، و او را در زیر درختی نهاد سپس از پی کارهای خود رفت. دسته‌ای از زنبوران عسل بر گرد او به چرخش آمدند. مادرش از دور بدید و دوان دوان بیامد. یکی از پیشگویان او را گفت این راز با کس در میان من، به خدا سوگند مقامی ارجمند خواهد یافت. عبدالرحمان رشد می‌یافت شمار عشیره‌اش از خاندان پدری افزون می‌شد. قبایل مغراوه نیز بدو پیوستند و این امر سبب فزونی شوکت و تقدم او در دولت موحدین می‌گردید. عبدالرحمان نیز مراتب فرمانبرداری را به جای می‌آورد. سیدهای موحدین به هنگامی که رهسپار میدان‌های جنگ افریقیه بودند یا از آنجا بازمی‌گشتند بر او می‌گذشتند و از مهمان نوازی‌های او برخوردار می‌شدند و او را سپاس می‌گفتند. یکی از سیدها که در اراضی قوم او بود خبر هلاکت خلیفه را در مراکش شنید. از این رو همه ذخایر و چارپایان خود را به عبدالرحمان تسلیم کرد و جان خود و یارانش را نجات داد. و عبدالرحمان او را تا مزرهای وطنش همراهی کرد و این امر سبب ثروت و کثرت افراد او شد و جمعی از قوم خود را بر اسب نشاند. در خلال این احوال بمرد. در این ایام باد دولت بنی عبدالمومن فرونشسته بود و کار خلافت مراکش روی به ضعف نهاده بود. از فرزندان او مندیل (بن عبدالرحمان) و تهیم (بن عبدالرحمان) بودند.

پسر بزرگتر او مندیل بود مندیل در ایامی که توفان فتنه آغاز شده بود زمام امور قوم خود بر دست گرفت و این غانیه به اعمال مغرب اوسط لشکر آورد. مندیل را هوای تصرف بلاد همجوار در سرافتاد. پس کوهستان وانشریش و مدیه و مضافات آن را تصرف کرد و دژ مَرَات را پی افکند.

زمین‌های متیجه در این عهد آبادان بود با قرا و شهرهای بسیار. مورخان آورده‌اند که